

تاریخ وصول: ۹۲/۲/۷

تاریخ پذیرش: ۹۲/۴/۱۵

تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت (ششمین وادی سلوک)

مسرووره مختاری^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی

سهیلا صلاحی مقدم

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء (س)

چکیده:

مقاله حاضر به تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه، در مقوله حیرت (ششمین وادی از وادی‌های سیر و سلوک عارفانه) می‌پردازد. قرآن معجزه بزرگ پیامبر اکرم (ص) هم از جنبه خارق‌العاده بودن و هم از جنبه‌های لفظی و شیوایی ظاهری و هم زیبایی الفاظ، باعث شگفتی همه ادیان جهان شده است. تصوف و متون عرفانی - اسلامی از کلام الهی نشأت می‌گیرد. حیرت و مصادیق آن نیز از این مقوله مستثنی نیست. این مرحله از عرفان، واپسین گذار سالک در نشئه عبودیت است. به عبارت دیگر عاقبت حیرانی، حیرانی است. تجلیات الهی معمّاهای هستی، شگفتی‌های آفرینش، زیبایی و... از مصادیق و انگیزه‌های حیرت محمود، و تفکر در ذات خداوند، جهل و نادانی، دور افتادن از مراتب معنوی و... از مصادیق حیرت مذموم در قرآن و نهج البلاغه است. به علت تعدد متون و کثرت مصادیق، در این جستار به ذکر نمونه‌هایی از آثار عرفا از قبیل؛ کشف‌المحجوب هجویری، آثار عطار، مولانا و... بسنده شده است.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، نهج البلاغه، حیرت، عطار و مولوی.

^۱ - mm.literature54@yahoo.com

پیشگفتار

عرفان علم شناخت و معرفت به خداوند سبحان، از طریق مکاشفه، مراقبه، خودشناسی و سیر در مراحل سلوک با استعانت از دلیلان راه است. برای طیّ درست وادی‌های سلوک، هیچ دلیلی بهتر و روشن‌گرانه‌تر از قرآن و کلام الهی نیست. چرا که قرآن بارها به این نکته تأکید می‌کند که قرآن چراغ راه بشریت و نجات‌دهنده انسان‌ها از گمراهی و ضلالت است؛ حبل متینی است که با چنگ زدن به آن می‌توان از تنگنای حیرت مدموم سرفراز بیرون آمد. «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا». (قرآن کریم، ۳/۱۰۳)

بسیاری از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که تصوف، اصول عقاید خود را از قرآن، سنت و خیر گرفته است. طیّ طریق سالک و رسیدن به حق و حقیقت، بدون گذر از شاهراه شریعت و طریقت میسر نیست. با مطالعه در متون منثور و منظوم تعلیمی صوفیه، نظیر کشف المحجوب هجویری، رساله قشیریّه، حدیقه الحقیقه سنایی، مثنوی معنوی مولوی و... ملاحظه می‌شود عرفا برای اثبات مدّعی خودشان و غنا و استحکام بخشیدن به آثار خود، به قرآن، سنت و خبر استناد کرده‌اند. آنان با به کارگیری زبان تمثیل و استفاه از صنایع تضمین، تلمیح به آیات، حکایات و سرگذشت پیامبران، مراحل سیر و سلوک را تعلیم داده‌اند.

حیرت و مصادیق آن در قرآن - چه به صورت محمود و چه مدموم - بارها و بارها در آثار متصوفه مورد استناد قرار گرفته است. عرفا به دلیل داشتن مشرب عرفانی، از ظاهر و سیاق آیات قرآن دریافته‌هایی دیگرگونه داشته‌اند. آنان با تأمل در قرآن و تدبّر در مفاهیم آیات، تعبیراتی متناسب با مشرب فکری خود در ذهن پرورانده؛ سرانجام سخنانی بسیار زیبا و متناسب با ذوق صوفیان و سالکان آفریده‌اند. از آن جا که سخنان نغزشان ریشه در فطرت اعتقاد و باورهای دینی دارد؛ خواندن چندین و چند باره این آثار نه تنها ملال آور نبوده، بعد از گذشت قرون و اعصار روز به روز به خیل خوانندگان و علاقه‌مندان آن آثار افزوده شده است.

حیرت و انواع آن

حیرت از نظر لغوی یعنی: «سرگشته شدن، بر یک حال ماندن از تعجب، سرگشتگی، سرگردانی، حیرانی، بیخودی، الهی و آشفته‌گی». (دهخدا، ۱۳۳۷: ۱۹/۸۵) ششمین مرحله از مراحل سلوک و وادی کمال انسانیّت و عبودیت و به عنوان واپسین گذار سیر و سلوک و در حقیقت جمع بین طریق و منزل در نشئه عبودیت است. «در اصطلاح اهل ا... امریست که وارد می‌شود بر قلوب عارفین در موقع تأمل و حضور و تفکر آن‌ها و سالک را از تفکر حاجب می‌گردد.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۳۳۱)

حیرت نسبت به مقام و شأن عارف و شرایط و احوال او متفاوت و متغیر است. بزرگان و اولیای تصوف، نوعی از حیرت را که نتیجه شناخت و معرفت است «حیرت ممدوح» و نوع دیگر را که از جهل و نادانی ناشی می‌شود؛ «حیرت مذموم» نامیده‌اند.

حیرانی و واژه‌های مترادف آن در قرآن

حیرانی در قرآن با واژه‌های «بُهِت»، «صَعِقَ»، «وَكَلَه» و «حَيْرَان» به کار رفته است. برای پرداختن به موضوع حیرت در قرآن و جلوه‌های آن در متون عرفانی اسلامی، لازم است به انگیزه‌ها و عوامل و مصادیق حیرت پرداخته شود. به خاطر جلوگیری از اطاله کلام، به توضیح چند مورد مهم، به اختصار اکتفا می‌شود.

حیرت محمود در قرآن

حیرت انبیا و اولیای الهی در قرآن از نوع حیرت ممدوح است. تصویری که خداوند از حائران الهی در قرآن ارائه می‌دهد، تصویر کسانی است که در همه حال به یاد خدا هستند. ساکت و خاموش‌اند، اما در دل آن‌ها شور و غوغای خاصی وجود دارد. همواره از خدا می‌ترسند و در برابر خداوند به عجز خود معترف، و خاشع و متواضع هستند. آنان در ظاهر آشفته و سرگشته‌اند اما آشفته‌گی آنان از امری عظیم است. «يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرَضَىٰ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ: قَدْ خُولِطُوا. وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ...» چون کسی بدانها نگرند، پندارد بیمارند، اما آنان را بیماری نیست، و گوید خردهاشان آشفته است اما آن پریشانی را سبب دیگری است. موجب آشفته‌گی شان کاری است بزرگ. (نهج البلاغه، ۱۳۶۸: ۱۹۳/۲۲۶)

در روز قیامت آن هنگام که بندگان صالح خداوند از پل صراط عبور می‌کنند، حق تعالی بر ایشان تجلی می‌کند، آنان چنان در جلوه جمال جمیل حضرت پروردگار واله و حیران

می‌شوند، که از آتش دوزخ و هول عبور از پل صراط مطلع نمی‌گردند. «آری ای درویش «فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ وَ قَطَعْتَ أَيْدِيَهُنَّ» در حین رؤیت یوسف هم کارد بود و هم دست بریدن بود، و هم آلم قطع بود و لیکن در غلبه و استیلای سلطان مشاهده، از هیچ یک از این‌ها خبر نداشتند. دیدار مخلوق این کند؛ بین تا دیدار خالق جلّ جلاله چه کند». (فراهی هروی، ۱۳۶۴: ۴۷۴)

حیرت مذموم در قرآن و نهج البلاغه

در قرآن حیرت مذموم، حیرت درماندگان از مراتب معنوی است، کسانی که به خدای یگانه ایمان نیاورده‌اند و در جهل خود گرفتارند؛ آن چنان در تاریکی جهل و گمراهی خود سرگشته‌اند که نه تنها در نشانه‌های قدرت خدا تدبّر نمی‌کنند؛ از حدّ بندگی نیز عدول نموده، شرک ورزیده‌اند. در داستان سرکشی نمرود آمده است؛ وقتی نمرود ادعای خدایی کرد، خطاب به حضرت ابراهیم (ع) فرمود: من پروردگار تو هستم، آن حضرت جواب دادند: خدای من، خدایی است که می‌تواند در نظام عالم تصرف و تدبیر کند، می‌تواند خورشید را از مشرق بر آورد. اگر تو هم می‌توانی خورشید را از مغرب برآور، تا معلوم شود تو پروردگار همه چیز هستی. خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. نادان کافر، ناتوان شد که خدا راهنمای ستمکاران نخواهد بود.» (قرآن کریم، ۲/۲۵۸)

یکی دیگر از مصادیق حیرت مذموم، حیرت در ذات خداوند است. انسان برای شناخت حق راهی جز این ندارد که در آیات و نشانه‌های خدا بیندیشد. چنان که خداوند، در قرآن بر این امر تأکید می‌فرماید: «وَقُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (همان، ۱۰/۱۰۱) و در آیه ای دیگر اولیای الهی را چنین توصیف می‌فرماید: «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.» (همان، ۳/۱۹۱)

بنابراین عرفا و اولیای تصوف، در آثار متعدّد با استناد به حدیث نبوی: «تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۷۶)؛ مذموم بودن حیرت در ذات الهی را مورد تأکید قرار داده و گفته‌اند: «حیرت اندر هستی شرک باشد و کفر و اندر چگونگی معرفت...» (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۰۲) در طبقات الصوفیه سلمی نیشابوری صفحه ۷۴ آمده است: «المعرفة فی ذات الحقّ جهلٌ والعلْمُ فی حقیقه المَعْرِفَةِ حیره.» ... نفس ذات حق سبحانه مشعور هیچ کس نیست. پس غایت معرفت، هیچ کس را حاصل نبود. بلی غایت معرفت که شخص را حاصل است بر دل آن شخص مستولی گردد و فراگیرد. چنان که از آن تعبیر نتواند کرد. حظّ

تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت/ ۱۷

بنده از دریافت ذات، غیر از این نیست و لازم این دریافت اجمالی حیرت است. از این جهت گفت حقیقت معرفت حیرت است.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۷۶)

در آلا فکر کردن شرط راه است ولسی در ذات حق محض گناه است

(همان)

حضرت علی (ع) می فرماید، انسانی که از وصف انسانی مثل خود عاجز است، چگونه می تواند خدا را چنان که باید وصف کند؟ «كَيْفَ يَصِفَ الْهَيْهَ مَنْ يَعْجَزُ عَنْ صَفِّهِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ! هیچ عقلی را به کنه ذات الهی راه نیست و عقول را در این راه جز حیرت نصیبی نیست. (عزیزی، ۱۳۸۴: ۹۱) بنا به فرمایش ایشان، تصویری که عقل از خداوند دارد مایه ضلالت و گمراهی است، بنابراین می فرمایند: «بزرگی و عظمت خدای سبحان را با عقلت اندازه مگیر که هلاک و تباہ می شوی.» (همان، ۹۸)

در قرآن بارها به نقش اغواگری شیطان اشاره و تأکید شده است که شیطان انسان را به کارهای سوء می کشاند و در چاه ضلالت سرگردان می کند. خداوند در قرآن می فرماید؛ هدایت واقعی، هدایت خداوند است، و هرکس از هدایت خداوند روی گرداند، سرگشته و سرگردان خواهد بود: «قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيْطَانُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أَيْنَمَا نَقُلْ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْهُدَىٰ وَ أَمْرُنَا لِلْإِسْلَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» «بگو ای پیغمبر آیا غیر از خدا چیزی را که نفع و ضرر ندارد به خدایی بخوانیم و به جاهلیت بعد از آن که خدا ما را هدایت نمود، برگردیم تا مانند کسی که فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته است، آن شیطان را یارانی است که شخص را به سوی خود هدایت می کنند. بگو هدایت خدا به حقیقت هدایت است و ما مأموریم، تسلیم فرمان خدای جهان باشیم. (قرآن کریم، ۶/۷۱)

در شرح تفسیر المیزان در مورد این آیه آمده است، خداوند «مثال زده است به انسان متحیری که در کار خود سرگردان است، و درباره سعادت خود عزم راسخی ندارد، و لذا بهترین راه سعادت و مستقیم ترین راه رسیدن به هدف را که قبل از او هم کسانی آن راه را پیموده و به هدف رسیده اند، ترک می گوید، آن گاه سرگشته و حیران مانده، شیطانها محاصره اش نموده، و به سوی هلاکش می خوانند، هرچه هم که یاران هدایت یافته اش بر او بانگ می زنند، و به سوی هدایتش دعوت می کنند، قبول نمی کند.» (موسوی همدانی، بی تا: ۷/۲۲۹)

حضرت علی (ع) کسانی را که دچار حیرت مذموم شده‌اند، به شترانی مانند می‌کنند، که پای بسته در بیابان رها شده‌اند و در جاده‌های نامعلومی در حرکت‌اند و راه خویش را گم کرده‌اند؛ در شن زارها گرفتارند و به کندی حرکت می‌کنند. در این بیابان نه چوپانی و نه راهنمایی هست، که آن‌ها را یاری رساند و نه کسی هست که نجاتشان دهد. دنیا چشمان آن‌ها را کور ساخته، به بیراهه‌ها سوق داده است. این قبیل افراد نعمت‌های دنیا را به جای خدا برگزیده‌اند، و در نعمت‌ها غرق شده‌اند. دنیا آن‌ها را به بازی گرفته است و چنان به زرق و برق دنیا دل خوش کرده‌اند، که آخرت را به کلی فراموش کرده‌اند. آن حضرت هنگام تهاجم یاران معاویه به شهر انبار، و غارت کردن آن، خطاب به حارث می‌فرماید: «أَنْتَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَ لَمْ تُنْظَرْ فَوْقَكَ فَحِرْتٌ». ای حارث! تو زیر پای خود را دیدی، اما به پیرامونت نگاه نکردی، پس سرگردان شدی، تو حق را نشناختی تا بدانی اهل حق چه کسانی می‌باشند، و باطل را نیز نشناختی تا باطل گرایان را بدانی.» (دستی، ۱۳۷۹: ۲۹۳-۲۹۲)

انگیزه‌های حیرانی

تجلی

«تجلی نور مکاشفه ایست که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می‌گردد و دل را می‌سوزد و مدهوش می‌گرداند.» (سجادی، ۱۳۷۹: ۱/۴۸۷) تمام هستی مظهر تجلیات پروردگارست خداوند در رنگ‌ها و صورت‌های گوناگون در جهان تجلی نموده، دل‌های آگاه و بینا را حیران نموده است. گاه معشوق ازلی از پس پرده رخ می‌نماید و حجاب از رخ می‌افکند؛ چون این لحظات کوتاه و گذرا است؛ عاشق بیقرار و حیران، در خوف و هیمن و بیخودی و درماندگی به سر می‌برد؛ نه قدرت اندیشیدن و تفکر دارد و نه آرام و قرار، تا آن هنگام که جرعه‌ای دیگر بار از دریای بی کران عشق الهی بنوشد.

هردم ز تو در دیده خیالی بینم در هر دیدن تازه جمالی بینم
چون جلوه تو نیست مکرر، حاشا کز دیدن تو به دل ملالی بینم

(جامی، بی تا: ۱۱۸)

تجلیات الهی بسیار متنوع و عاری از تکرار است؛ بنابراین هرگز ملال آور نیست. همه چیز برای عارف رنگ و بوی تازگی دارد. عاشق واقعی کسی است که یار را در هر رنگ و لباسی

تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت / ۱۹

بشناسد. برای دیدن این تجلیات باید عاشقانه به هستی نگریست؛ باید نگاهی بدون گزینش^۱ و خوب و بد کردن امور داشت. آن گاه در پس تمام ذرات هستی وجود خالق زیبا را می‌توان مشاهده کرد.

از جهان قسمت ارباب نظر حیرانیست نرگس از باغ به جز دیده ی حیران نبرد

(صائب تبریزی، ۱۳۸۶: غزل ۱۵۱۷)

با داشتن چنین نگاهی است که علی (ع)، آن عاشق صادق، چنین زبان به ثنای الهی می‌گشاید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَ جَلَالَ كِبْرِيَاءِهِ مَا حَيْرَ مَقَلِ الْعَيْونِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ.. ستایش خدایی را که از نشانه‌های پادشاهی و شکوه کبریایی اش چیزهایی را آشکار نمود، که دیده خردها را از مشاهده شگفتی‌های قدرت خود به حیرت درآورد. ...» (عزیزی، ۱۳۸۴: ۹۲)

تجلی انواعی دارد: تجلی ذات، صفات و افعال. چنان که در داستان حضرت موسی در کوه طور می‌خوانیم: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» چون از حق تعالی طلب رؤیت و مشاهده ی ذات کرد و هنوز به بقای بعدالفنا نرسیده بود و بقایای وجودش برقرار، به دلالت «آرنی» به وقت تجلی نور ذات بر طور نفس، وجودش متلاشی و متدکدک گشت و بقیه ای که طالب رؤیت و مشاهده بود، برخاست. (کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۳۰)

معماهای هستی

معما سخنی پوشیده را گویند که دریافت معنی آن مستلزم اندیشیدن است. معمای بزرگ بشر از آغاز خلقت تاکنون سه چیز بوده است: «کجا بوده و از کجا آمده‌ایم؟، کجا می‌رویم؟ اینجا چه باید بکنیم؟» (همایی، ۱۳۸۵: ۲/۷۶۲) پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) می‌فرمایند: خدا رحمت آرد بر کسی که این سه سؤال را از خود بپرسد: از کجا آمده است؟ اینجا چه باید بکند؟ و عاقبت به کجا خواهد رفت؟ بزرگان معتقدند، عقل به تنهایی نمی‌تواند معماهای هستی را حل کند و دچار حیرت می‌گردد. حضرت علی (ع) بارها به ناقص بودن عقل و خرد انسان در شناخت خداوند و پی بردن به اسرار هستی اشاره می‌کنند و اعتقاد دارند، مسائلی هست که اندیشه انسان به آن راه ندارد و سرگردان است. در نامه سی و یکم می‌فرمایند: «اگر درباره جهان و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آمد آن را به عدم

¹ - hoiceless awareness

آگاهی ارتباط ده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شدی سپس علوم را فرا گرفتی، و چه بسیار است آن چه را که نمی‌دانی و خدا می‌داند، که اندیشه ات سرگردان، و بینش تو در آن راه ندارد، سپس آن‌ها را می‌شناسی.» (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۵۸)

یکی از مصادیق بارز در مکنون الهی، وجود حروف مقطعه در آغاز برخی سوره‌ها است. حروف مقطعه رمز و اشاره‌ای است، که علم آن مخصوص خداوند است. نظرهای متفاوتی در این باره داده شده است، برخی آن را اشاره به اسمای حسناى الهی می‌دانند، و برخی معتقدند، که سرّی است بین خداوند و پیامبر و شاید متذکر کردن انسان‌ها به این نکته است که خداوند با این حروف تهجّی - که ما انسان‌ها نیز برای بیان منظور خود از آن‌ها استفاده می‌کنیم - دریایی بی‌متناهی و مفاهیمی والا را در کتاب خود گنجانده است. اصولاً تا زمانی که چیزی برای ما مبهم نباشد به دنبال پاسخ نمی‌گردیم، به نظر می‌رسد در آغاز شدن برخی سوره‌ها با حروف مقطعه، حکمتی نهفته است؛ تا شاید انگیزه‌ای باشد که خوانندگان با مراجعه به پیامبر و امامان و دیگر بزرگان دین، نسبت به آن و دیگر آیات قرآن معرفت حاصل کنند. اما چه بسیار تلاش‌هایی که حاصلی جز اظهار عجز و حیرانی نداشته و این حیرانی عین معرفت است. (العجز عن درک الأدراک ادراک) (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۸) چرا که اگر قرار بود همه چیز آشکارا و بی‌پرده بیان شود دلیلی برای آمدن این حروف در آغاز برخی سوره‌ها نبود. حکمت خداوند اقتضا می‌کند که برخی اسرار، همیشه در پرده و مکتوم بمانند و راز برخی را جز خاصان درگاهش درنیابند.

حضرت علی (ع) می‌فرمایند: در پس پرده غیب اسراری است، که عالمان را بدان راه نیست. آن حضرت آنان را که به عجز و ناتوانی خود در رسیدن به این حیطة اعتراف کرده‌اند، ستوده و فرموده‌اند: آنان باید بدانند، که خداوند کسی را برای رسیدن به این اسرار مکلف نکرده است و به همین دلیل کسانی را که از غور کردن در این رموز خودداری کنند، «استواران در علم» می‌نامد.

آورد به اضطرابم اول به وجود	جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود	زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

(مهاجر شیروانی، ۱۳۷۰: ۲۵۰)

تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت / ۲۱

عطار در اسرار نامه، ضمن بیان حکایتی دلنشین می‌گوید: حکمت خداوند اقتضا می‌کند، که روی بعضی اسرار سرپوشی گذاشته شود. از ابتدای خلقت هزاران هزار انسان در حیرت و سرگشتگی روزگار سپرده‌اند و در دریای پر رمز و راز هستی غوطه خورده‌اند، اما نه دریا را غایتی بوده، نه سرگشتگی آنان را نهایی.

غلامی با طبق می‌رفت خاموش	طبق را سر بپوشیده به سرپوش
یکی گفتش چه داری بر طبق تو	مکن کژئی بگو با من به حق تو
غلامش گفت ای سرگشته خاموش	چرا پوشیده‌اند این بر تو سرپوش
ز روی عقل اگر بایستی این راز	که تو دانستی بودی سرش باز
که می‌داند که چرخ سال خورده	چه می‌سازد به زیر هفت پرده...

(عطار، ۱۳۸۲: ۱۰۴-۱۰۳)

زیبایی عامل حیرانی

خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد، و خالق تمام زیبایی‌ها است. نبی مکرم اسلام (ص) در حدیثی که به حدیث رؤیت معروف است؛ می‌فرماید: «رَأَيْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۳۰۷) جهان هستی آیات خداوند و قرآن مصوری است که زیبااندیشان آن را زیبا می‌بینند؛ کسانی که دل‌های خود را از تعلقات دنیوی پرداخته و با نور الهی جلا بخشیده‌اند. داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن، نمونه بارز حیرانی در زیبایی ظاهری و معنوی است. خداوند بعد از آن که با داستان خود طینت آدم بسرشت و با نظر عنایت خود زنگار و غبار تاریکی را از آینه ی فطرت آدم (ع) کنار زد، آنگاه جمال جمیل خود را در آن آینه به تماشا نشست و چنان در آن آینه حیران شد که فرمود: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» (قرآن کریم، ۲۳/۱۴)

ما فتنه بر تویم تو فتنه بر آینه	ما را نگاه در تو، تو را اندر آینه
تا آینه جمال تو دید و تو حسن خویش	تو عاشق خودی ز تو عاشق‌تر آینه

(رازی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

فرشتگان چون جلوه جمال و قدرت پروردگار را در آدم (ع) نظاره کردند، چنان حیران شدند که جبین بر آستان قدرت الهی سودند. «چون آدم صغی مزین به حلی ایمان و علم و عرفان با وجود حسن ذاتی خلق الله آدم علی صورته» و کمال ذاتی «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ» بر نظر فرشتگان جلوه کرد، کمال مطلوب خود را نی، بلکه جمال محبوب خود را در آئینه وجود وی منعکس دیدند، فی الحال در مشاهده آن جمال چنان واله و حیران گشتند، که تیغ جهالت «لَاعِلْمَ لَنَا» بر دست عصمت می‌راندند و خیر نداشتند، و چنان که زلیخا می‌گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» حضرت جلال احدیت جل جلاله می‌فرمود: «الْمِ أَقْلٌ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». (فراهی هروی، ۱۳۶۴: ۴۶۸-۴۶۷)

حیرانی از نتایج محبت

انسان از ابتدا دوستدار خداوند خلق شده است. عشق مهم‌ترین عامل حیرانی است. این عشق در نوع برتر و حقیقی خود در عشق به مبدأ هستی جلوه می‌کند. روحی که از نیستان خود جدا افتاده، حیران و سرگردان تا رسیدن به وصال جانان ناله و مویه می‌کند. پیرهرات می‌گوید: «اگر بسته عشقی، خلاص مجوی و اگر کشته عشقی، خلاص مجوی، که عشق آتشی سوزان است و بحری بی پایان است. هم جان است و هم جانان است و قصه بی پایان است و درد بی درمان است و عقل در ادراک وی حیران است و دل از دریافت وی ناتوان است و...». (کامیاب تالشی، ۱۳۷۵: ۹۷)

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خیر موسی صاعقا

(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۶: ۱)

هرکه در او نیست از این عشق رنگ نزد خدا نیست به جز چوب و سنگ...
عشق ز آغاز همه حیرت است عقل در او خیره و جان گشته دنگ

(مولوی، ۱۳۸۶: ۶۵۸: ۱)

در نظر عرفا عشق و عقل دو مقوله ضد هم‌اند؛ چرا که این دو نمی‌توانند با هم هم‌خانه شوند. محبت، عشق را در دل انسان بر می‌انگیزد. در داستان حضرت یوسف (ع) «برادران

تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت/ ۲۳

یوسف به یعقوب (ع) گفتند: «یا أبانا إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» که مقصودشان حیرت پدر در محبت یوسف بود، که حیرت پراکنده می‌کند و جمع نمی‌نماید.» (ابن عربی، ۱۳۸۶: ۱۷۶)

عشق زلیخا به حضرت یوسف (ع) به خاطر شیفته شدن در زیبایی‌های ظاهری و معنوی حضرت یوسف نمونه‌ای دیگر از فرط محبت و عشق است. خداوند از این سوره با عنوان «احسن القصص» یاد می‌کند و تصویر روشنی از حیرانی زنان مصر را در هنگام رؤیت حضرت یوسف (ع) ارائه می‌دهد. به محض این که حضرت یوسف (ع) وارد شد، «گویی آفتاب درخشیدن گرفت چشم حضار که به او افتاد، عقل‌ها از سرهایشان پرید و حیرت زده و مسحور جمال او شدند. در نتیجه از شدت بهت زدگی و شیدایی با کاردهای تیز دست‌های خود را به جای میوه پاره کردند، آری این خاصیت وله و دلدادگی است، چه وقتی نفس آدمی مجذوب چیزی شد، آن هم به طوری که علاقه و یا ترسش نسبت به آن از حد گذشت، دچار اضطراب می‌گردد، و اگر باز این هم بیش‌تر شد، دچار بهت زدگی و بعد از آن دچار خطر مرگ می‌گردد.» (موسوی همدانی، بی تا: ۲۲۹-۲۲۸)

ز خلوت خانه آن گنج نهفته	برون آمد چو گلزار شکفته
زنان مصر کان گلزار دیدند	زگلزارش گل دیدار چیدند
به یک دیدار کار از دستشان رفت	زمام اختیار از دستشان رفت
ز زیبا شکل او حیران ماندند	ز حیرت چون تن بی جان ماندند

(فراهی هروی، ۱۳۶۴: ۴۴۵)

امید و ناامیدی ما عامل حیرانی ماست...

گاهی خداوند با امید که در دل انسان ایجاد می‌کند، او را دچار حیرت می‌نماید. گاهی خداوند راهی پیش پای انسان می‌نهد، ولی از آن راه به مقصد و آرزو نمی‌رسی. بلکه از راه دیگر به هدف و آرزوی خود نایل می‌آیی. این امر بدون حکمت نیست. مولانا می‌گوید:

آن طمع را پس چرا در تو نهاد	آن طمع را پس چرا در تو نهاد
از برای حکمتی و صنعتی	نیز تا باشد دلت در حیرتی
تا دلت حیران بود ای مستفید	که مرادم از کجا خواهد رسید

تا بدانی عجز خویش و جهل خویش تا شود ايقان تو در غيب بيش

(همایی، ۱۳۸۵: ۱۳۷۷: ۲)

مولانا معتقد است، که اگر انسان به هر موضع که امید بندد، مرادش از همان جا حاصل آید، موجودی مغرور و حق ستیز می شود. همیشه دل انسان منتظر است، که مرادش از کجا حاصل می شود و این به علت حکمت شگرفی است، که در علم حضرت حق موجود است. قلم تقدیر الهی طوری رقم می زند، که تو از جایی که بدان دل بسته ای، مرتزق نشوی. تا اندیشه‌ات حیران شود. «و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بلغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً ...» (قرآن کریم، ۶۵/۳)

نیز تا حیران بود اندیشه‌ات تا که حیرانی بود کل پیشه‌ات

(مولوی، ۱۳۸۶: ۴۲۰۱: ۶)

چه بسیار تصمیم‌های قاطعی که گرفته می شود، اما به نتیجه نمی رسد، و چه بسیار امیدهایی که به ناامیدی مبدل می شود، تا انسان با عجز و حیرت «خاضعاً منکسراً» به او روی آورد.

خرم آن کین عجز و حیرت قوت اوست در دو عالم خفته اندر ظل دوست

(همان: ۱۳۳۰)

خداوند متعال در آیات متعدّد قرآن کریم به اراده لایتغیر خود تأکید می فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (قرآن کریم، ۳۶/۸۲) حضرت علی (ع) می فرماید: «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهِمَمِ. مَنْ خَدَّوْنَا سُبْحَانَ رَا مِنْ هِمَمٍ سَخَتْ رَا مِنْ هِمَمٍ» (عزیزی، ۱۳۸۴: ۷۰) می شکند.

انواع حیرانی

حیرانی در دنیا و آخرت

با تدبّر در آیات قرآن چنین استنباط می شود که حیرت در قیامت بسیار بالاتر و شدیدتر از حیرت در دنیا است. یکی از نام‌های روز قیامت، «یَوْمُ الْحَسْرَةِ» است. حسرت، یکی از نتایج حیرت است:

هر که او در وادی حیرت فتاد هر نفس در بی عدد حسرت فتاد

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۱۸)

خداوند از حضرت محمد (ص) می‌خواهد مردم را از سرگشتگی روز قیامت بیم دهد و می‌فرماید: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» ای پیغمبر آنان را از روز حسرت و ندامت بترسان، آن گاه که خلق را بر سر دو راه گسیل کنند و آن گاه که کار برگزار شده و ایشان در غفلتند و نمی‌گروند. (قرآن کریم، ۱۹/۳۹) خواجه عبدالله انصاری در تفسیر این آیه می‌گوید: روز حسرت، روز ندامت است و معنی آن است که ای محمد، امت خویش را بیم ده. از روز قیامت بترسان، که خلق در آن روز به غایت اندوه و شکستگی و درماندگی باشند، یکی به تقصیر در طاعت و یکی به ارتکاب معصیت سزاوار کیفر بینند.

حیرت اندر حیرت است و تشنگی در تشنگی گه گمان گردد یقین و گه یقین گردد گمان

(انصاری، ۱۳۷۱: ۳۱: ۲)

تصویری که خداوند از روز قیامت در قرآن کریم ارائه می‌دهد، تصویر حیرانی بندگان است هر کس به نوعی در کار خود سرگشته است. به تعبیر قرآن آنچه در زمین و آسمان است؛ از مشاهده قدرت پروردگار مدهوش و حیران است. «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» و در صور دمیده می‌شود آن گاه اهل آسمان و زمین مدهوش می‌شوند جز آن کس که خدا بخواهد سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود، که ناگهان همه به پا ایستاده و نگران و منتظر خواهند بود. (قرآن کریم، ۶۸۱/۳۹) و گناهکاران از مشاهده هول رستاخیز سرگشته‌تر «یا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا...» (همان: ۳۶/۵۲) سر می‌دهند؛ آن زمان که وعده راستین الهی و تمام اعمال و رفتار خود را ثبت و ضبط شده می‌بینند. به تعبیر قرآن آتش دوزخ حیرت انگیز و مبهوت کننده است. خداوند در سوره انبیاء آیه چهلهم می‌فرماید: «تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ». مجازات الهی و آتش سوزان به صورت ناگهانی به سراغ آنها می‌آید آن چنان که مبهوتشان می‌کند. و آن چنان غافلگیر و مقهورشان می‌سازد که قدرت بر دفع آن ندارند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۴۱۰۴: ۹) اولیا و بندگان صالح الهی نیز حیرانند. آنان کسانی هستند که در دنیا نیز حیران جمال یار بودند. عشقشان نه به خاطر ترس از دوزخ بود و نه به طمع بهشت؛

در قیامت چنان حیران جمال بی بدیل یارند که از هول قیامت و گذر از پل صراط مطلع نمی‌شوند؛ حتی به بهشت و نعمات الهی نیز بی‌اعتنایند.

اگریم است در دوزخ، و گر عیش است در جنت من این و آن نمی‌دانم، که در روی تو حیرانم

(هروی، ۱۳۶۲: ۱۹۳)

«روزی خواهد بود که نقاب احتجاب از پیش آفتاب وجود بردارند و مشتاقان را در مقام شهود بار دهند، آن چه در قوه مخیله ایشان گنجیده بود به مقتضای «لیس الخبر کالمعاینه» با لطایف انوار مشاهده به هیچ وجه مناسب نیاید. و لاجرم در وصال الهی جل و علا مستغرق گشته، مدت هشت صد هزار سال در آن استغراق، مدهوش و متحیر بمانند که اصلاً از بهشت و از لذات آن خبردار نگردند.» (فراهی هروی، ۱۳۶۴: ۴۷۱)

بنابر آنچه گفته شد، نوع و میزان حیرانی در قیامت بازتاب میزان و نوع حیرانی انسان‌ها در دنیا است؛ کسی که در این دنیا چشم دلش از دیدن جلوه‌های الهی نابینا باشد و در امور فانی دنیا خود را گم کرده و سرگشته باشد، در آخرت بیش‌تر پشیمانی خواهد برد. «من کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى و اضل سبیلاً.» (قرآن کریم، ۱۷/۷۲)

حیرانی یعنی معرفت و رسیدن به قرب الهی

خداوند متعال با آوردن آیات متعدّد در مورد دانایان و نادانان، انسان‌ها را به کسب علوم و معارف الهی فرا می‌خواند. و آنان را که می‌دانند، با آنان که نمی‌دانند، برابر نمی‌داند؛ چرا که میزان دانایی در نگاه انسان به هستی و نوع و میزان حیرانی تأثیر بسزایی دارد. «قل هل یستوی الأعمی والبصیر، أفلا تتفکرون.» (قرآن کریم، ۵۰/۱۵۳) ذو النون گفت: «آن که عارف‌تر است به خدای، تحیر او در خدای سخت‌تر است و بیش‌تر، از جهت آن که هر که به آفتاب نزدیک‌تر بود در آفتاب متحیرتر بود تا به جایی رسد که او، او نبود.» (تهرانی، ۱۳۵۱: ۶)

حضرت علی (ع) می‌فرماید: یکی از دلایلی که باعث گرفتاری انسان‌ها در سرگشتگی و ضلالت می‌شود این است که بر نادانی خود واقف نیستند، و نه تنها از گفتن «نمی‌دانم» ابا می‌کنند، در نادانی خود مصرّاند. «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛ کسی که از گفتن نمی‌دانم روی گردان است، به هلاکت و نابودی می‌رسد.» (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۹۵) در چنین حالی است که عارف به درستی در می‌یابد که علم ملکوت آسمان‌ها و زمین و خزاین تمام علوم نزد

تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت / ۲۷

خدا است و او چاره ای جز اعتراف به عجز و نادانی و حیرانی خود ندارد: در دیوان غالب عرفا، موارد متعددی از این اعتراف به «ندانستن» که نتیجه حیرانی آنها است مشاهده می‌شود:

من این ایوان نه تو را نمیدانم، نمی‌دانم من این نقاش جادو را نمی‌دانم، نمی‌دانم
چو طفلی گم‌شده‌ام من، میان کوی و بازاری که این بازار و این کو را نمی‌دانم، نمی‌دانم

(مولوی، ۱۳۱۶: ۱: ۱۴۹)

من نمیدانم خیالم یا غبار حیرتم چون سراب از دور چیزی اعتبارم کرده‌اند

(بیدل، ۱۳۷۶: ۱۳۷)

هر چه میزان اظهار عجز و درماندگی و حیرانی در فرد بیش‌تر باشد، به همان نسبت خداوند فرد را در قرب خود جای می‌دهد. خواجه عبدالله انصاری گوید: «هرکس درمانده‌تر، به دوست نزدیک‌تر است. و هر که شکسته‌تر، به دوستی سزاوارتر! در خبر است که چون روز رستاخیز یکی از آن شکسته و سوخته‌ها را به حضرت برند، خداوند از او پرسد بنده من چه داری؟ گوید: دو دست تهی! و دلی پر درد، جانی آشفته و حیران، در موج و اندوه و غمان. خداوند فرماید: هم چنان برو تا سرای دوستان که من شکستگان و اندوه ناکان را دوست دارم.» (انصاری، ۱۳۷۱: ۱۰۹)

نزدیکان را بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی

(رازی، ۱۳۸۷: ۶۹)

معروف‌ترین حدیثی که در کتب عرفانی به طور مکرر از آن یاد شده است، حدیثی از حضرت علی (ع) است که خطاب به پروردگار می‌فرماید: «ربِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا» پروردگارا تحیر مرا در تو زیاده ساز، یعنی: علم مرا در تو بر مزید کن، که هرگاه که در تو ادراک من زیاده شود، حیرت من بیش‌تر گردد.» (هروی، ۱۳۶۲: ۱۹۳)

امام صادق (ع) در دعای صباح می‌فرماید: «اللَّهُمَّ فَاْمَسْحُ مَا بِي بِيَمِيْنِكَ الشَّافِيْهِ وَاَنْظُرِ السِّيَّ بَعِيْنِكَ الرَّاحِمِ وَاَقْبَلْ عَلِيَّ بُوْجْهَكَ ذِي الْجَلَالِ وَاِلْاِكْرَامِ فَاِنَّكَ اِذَا اَقْبَلْتَ بِهٖ عَلِيٌّ اَسِيْرٌ فَكَكْتَهُ وَاَعْلَى ضَالٌّ هَدِيْتَهُ وَاَعْلَى حَائِرًا وَاَوْيْتَهُ...» (نرم افزار جامع الحدیث، ج ۸۹، ص ۳۱۸)

حیرانی در شگفتی‌های آفرینش

خداوند متعال در آیات گوناگون شگفتی‌های جهان هستی را به انسان یادآور می‌شود تا در آنان تفکر و تدبّر کنند و با حیرانی در این شگفتی‌ها به وجود دستی توانا و قدرتی شگرف پی ببرند. «افلا یَنظُرُونَ اِلَى الْاِبْلِ كَيْفَ خَلَقْتُمْ، وَ اِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعْتُمْ...» (قرآن کریم، ۱۸-۱۷: ۸۸) در این آیات تأکید خداوند بر روی شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین جای تدبّر و اندیشه بسیار دارد. شتر حیوانی است رازناک و شگفت آور، از نظر نحوه خلقت و اهمیت آن در زندگی بیابان نشینی، به دلیل تحمل زیادش بر تشنگی، در سرعت آن و در توانایی اش برای طی مسافت طولانی؛ و همچنین شگفتی‌هایی که در آسمان و زمین نهفته است. و شگفتی‌هایی که در وجود انسان نهفته است؛ حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اعْجَبُوا لِهَذَا الْاِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَ يَتَكَلَّمُ بِالْحَمِّ، وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَ يَنْفَسُ مِنْ حُرْمٍ!! از این انسان تعجب کنید و پند بگیرید! با پیه نگاه می‌کند، با گوشت حرف می‌زند، با استخوان می‌شنود و از شکافی (بینی) نفس می‌کشد!» (عزیزی، ۱۳۸۴: ۱۳۶ و ۱۳۵) بسیاری از این دقایق و شگفتی‌ها در تمام هستی اعم از جماد و نبات و حیوان وجود دارد ولی آن‌ها را کسانی درک می‌کنند که اولوالالباب اند و از مرحله‌ی شعور ظاهری گذشته، به شعور باطنی رسیده باشند.

حیرانی جمادات و نباتات در قرآن

در نظر عارف تمام هستی عاشق خلق شده است و تمام مخلوقات اعم از جماد و نبات و حیوان، هریک به زبان و بیان خود تسبیح او می‌گویند و به نوعی جویان و حیران اویند. در نگاه انسان عارف تمام پدیده‌ها و ذرات هستی رازآلود است. بنابراین هیچ گاه از کنار امور و اتفاقات به سادگی رد نمی‌شود. گویا هر چیزی برای او کلیدی است که دری از درهای معرفت را می‌گشاید. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (قرآن کریم، ۴۴/۱۷) اگر عاشقانه بنگریم جهان، جهان حیرانی است؛ عاری از هر گونه تکرار که در آن همه چیز رنگ و بوی تازگی دارد. گویا در پس همه شادی‌ها و غصه‌ها، در آمدن فصول، روزها و شب‌ها، زاده شدن‌ها و مردن‌ها و آمدن‌ها و رفتن‌ها، حقایق نهفته است تا وجود انسان را سرشار از حیرت کند، و اندیشه و حیرانی را چون خونی در رگ‌های هستی به جوش و خروش آورد.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

(پورجوادی، ۱۳۸۵: ۲۹۳)

«خداوند به بنی اسرائیل می‌فرماید، که دل‌های ایشان مانند سنگ سخت گشت و حتی از سنگ هم سخت‌تر شد و سپس می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنَ الْجِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (و در میان سنگ‌ها، سنگی است که از آن نهرها بیرون می‌آید و دیگر سنگی است که شکافته می‌شود و آب بیرون می‌آید، و آن چه از آن‌ها فرو می‌افتد از ترس خداست.) (همان: ۱۶۱-۱۶۰)

جمله ذرات عالم در نهان	با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم	با شما نامحرمان ما ناخوشیم
چون شما سوی جمادی می‌شوید	محرمان جان جمادان کی شوید؟

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۰۲۱-۱۰۱۹: ۳)

حیرانی ما دلیل وجود خداوند

یکی از دلایل حیرانی عارف در این است که خداوندی که در و دیوار و تمام اجزای هستی به وجود او اعتراف می‌کنند، از دیده‌ها نهان است. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...» (قرآن کریم، ۵۷/۳) حضرت علی (ع) می‌فرماید: «الظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ. آشکار است و چیزی آشکارتر از او نیست و نهان است و چیزی نهان‌تر از او نیست.» (عزیزی، ۱۳۸۴: ۷۳) در جهان هستی همه چیز در تکاپو و جست و جوست، از فلک گردنده گرفته، تا جماد و نبات و حیوان همه در جست و جوی اویند. اگر خدایی نیست این گردش و این کوشش برای چیست؟ هر چند که این تلاش و تکاپو سال‌های سال به طول بینجامد و به نتیجه نرسد باز؛ جوشش و کوشش دلیل بر وجود اوست. گویا نیرویی ماورای نیروی طبیعت، ما را در این گردش تدویری به دور مدار هستی می‌گرداند، و ما همچنان حیران در جست و جوی اویم؛ و فقط همین را می‌دانیم که چیزی را گم کرده‌ایم.

موج دریا در کنارم، از تک و پویم مپرس آن چه من گم کرده‌ام، نایافتن گم کرده‌ام
چون نفس از مدعای جست و جو آگه نیم این قدر دانم که چیزی هست و من گم کرده‌ام

(بیدل، ۱۳۷۶: ۱۹۳)

عطار نیز در بیان دلیل حیرانی خود می‌گوید: خداوند وجودی است که همه عالم از اوست و در همه عالم سریان دارد، اما از او نشانی در عالم نیست. همه چیز، اوست، اما در عین حال هیچ کدام از آن‌ها نیست. به گفته عطار تمام عالم از این جهت حیران اویند، که خداوندی با این پیدایی، از دیدگان نهان است:

همه عالم خروش و جوش از آن است که معشوقی چنین پیدا نهان است

(عطار، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

ای تو مخفی شده ز پیدایی وی نهان گشته از هوی‌دایی
هیچ سویی نه ای و هر سویی هیچ جایی نه ای و هر جایی
تابه صحرا شوی تماشا را گشته‌ام از پی تو سودایی

(مغربی، ۱۳۶۲: ۲۳۴)

نتیجه‌گیری

با مطالعه و بررسی در کتب منظوم و منثور به جای مانده از بزرگان و اولیای تصوف، نتیجه‌گیری شد، که عرفان اسلامی - ایرانی، ریشه در قرآن، سنت و سخنان ائمه اطهار علیهم السلام دارد. بزرگان عرفان و تصوف به مدد معارف قرآن توانسته‌اند، به اوج قلّه معرفت صعود کنند و در نهایت همه به اتفاق، ناپسند بودن حیرت در ذات الهی را متذکر شده‌اند. حیرانی عصاره سیر و سلوک و جمع بین طریق و منزل است. عارف در حال حیرانی، در برزخی میان وجوب و امکان سیر می‌کند و عاقبت حیرانی، حیرانی است. حیرت و همه انگیزش‌های روحی و روانی انسان تا زمانی که در مسیر تعالی روح و معنویت به کار گرفته شوند، می‌تواند انسان را از فرش، به عرش الهی برساند. ارتباط بین انسان و خدا، در همه حال، ارتباط خالق و مخلوق و عابد و معبود است، و هرچه بندگی بیش‌تر باشد حیرانی نیز قوی‌تر خواهد بود. انسان خلیفه خدا در روی زمین، تجلی اسماء و صفات خداوندی است. عشق به خداوند در ذات انسان

تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت / ۳۱

نهاده شده است. و این عشق عامل حیرانی اوست. مردان مرد، که گام در وادی‌های سیر و سلوک نهاده‌اند، بعد از سال‌ها پریشانی و خون دل خوردن، به عجز و ناتوانی خود پی برده، به نادانی خود در مقابل قدرت و اراده لایتناهی پروردگار اعتراف کرده، گفته‌اند؛ دانش حیرانی، نادانی است. آنان تا زمانی که زنده بوده‌اند، از این حیرانی نرسته‌اند. بنابراین مرگ برای آنان به منزله تولدی دیگر و پلی بوده که رو حشان را به وصال معشوق ازلی رسانده است؛ از این روی مرگ را زیبا و «أحلی من العسل» یافته و راه بین زندان تا چوبه دار را شادی کنان و پای کوبان طی کرده‌اند تا از حیرانی برهند.

منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عربی، محی الدین، ۱۳۸۶، «عشق و عرفان»، ترجمه: سید محمد رادمش، تهران، انتشارات جامی.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۷۱، «کشف الأسرار»، جلد ۲ و ۱، انتشارات اقبال، چاپ دوم.
۴. بیدل دهلوی، عبدالقادر، ۱۳۷۶، «کلیات»، نوشته: پروفیسور نبی هادی، ترجمه: توفیق . ه. سبحانی، تهران، نشر قطره، چاپ اول.
۵. پور جوادی، نصراله، ۱۳۸۵، «زبان حال در عرفان و ادبیات پارسی»، تهران، انتشارات هرمس، چاپ اول.
۶. پورنامداریان، تقی، ۱۳۷۵، «رمز و داستان‌های رمزی»، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. تهرانی، جواد، ۱۳۵۱، «عارف و صوفی چه می‌گویند»، انتشارات بزرگ اسلامی، چاپ سوم.
۸. جامی، نورالدین عبدالرحمان، بی تا، «اشعه اللّمعات»، به تصحیح: حامد ربّانی، انتشارات علمیّه.
۹. جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۲، «تفسیر نمونه»، تهران، انتشارات دارالکتب الإسلامیه، چاپ دهم.
۱۰. دشتی، محمد، ۱۳۷۶، «فرهنگ معارف نهج البلاغه»، ج ۲، مؤسسه تحقیقاتی امیر المؤمنین، چاپ اول.
۱۱. دشتی، محمد، ۱۳۷۹، «ترجمه نهج البلاغه»، قم، انتشارات امیر المؤمنین، چاپ اول.
۱۲. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۳۷، «لغت نامه»، زیر نظر: محمد معین، به قلم گروهی از نویسندگان تهران، چاپ سیروس.
۱۳. رازی، نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد، ۱۳۸۷، «مرصادالعباد» به اهتمام: محمد امین ریاحی، چاپ سیزدهم، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۴. زمانی، کریم، ۱۳۸۶، «شرح جامع مثنوی معنوی»، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ بیست و دوم.

۱۵. سجّادی، سیّد جعفر، ۱۳۸۳، «فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی»، تهران، انتشارات طهوری، چاپ هفتم.
۱۶. سجّادی، سیّد جعفر، ۱۳۷۹، «فرهنگ معارف اسلامی»، تهران، کومش، چاپ چهارم.
۱۷. شمس مغربی، ۱۳۶۲، «دیوان»، به اهتمام میرطاهر، تصحیح مرحوم صادق علی، انتشارات خاکسار جلالی.
۱۸. شهیدی، سیّد جعفر، ۱۳۶۸، «ترجمه ی نهج البلاغه»، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۹. صائب تبریزی، ۱۳۸۶، «دیوان اشعار»، با مقدمه فرشید اقبال، انتشارات اقبال، چاپ اول.
۲۰. عزیزی، عباس، ۱۳۸۴، «نهج البلاغه» (موضوعی) قم، انتشارات صلاه، چاپ پنجم.
۲۱. عطّار نیشابوری، شیخ فریدالدین، ۱۳۸۲، «اسرار نامه»، تصحیح: سیّد صادق گوهرین، تهران، انتشارات زوّار، چاپ چهارم.
۲۲. عطّار نیشابوری، شیخ فریدالدین، ۱۳۸۴، «دیوان»، شرح بدیع الزّمان فروزانفر، نشر نخستین، چاپ پنجم.
۲۳. عطّار، ۱۳۸۳، «منطق الطّیر»، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن.
۲۴. کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۸۶، «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه»، تصحیح و مقدمه و تعلیقات: جلال الدین همایی، نشر هما، چاپ دوم.
۲۵. کامیاب تالشی، نصرت الله، ۱۳۷۵، «عشق در عرفان اسلامی»، مقدمه جلیل تجلیل، تهران، ناشر: دارالتقلین، چاپ اول.
۲۶. لاهیجی، محمّد، ۱۳۸۳، «مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز»، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زوّار، چاپ پنجم.
۲۷. مایل هروی، نجیب، ۱۳۶۲، «شرح فصوص الحکم شیخ محی الدین ابن عربی»، تصحیح: محمّد سرور مولایی، تهران، انتشارات مولی.
۲۸. ملا مسکین، فراهی هروی، معین الدین، ۱۳۶۴، «تفسیر حدائق الحقائق»، به کوشش: سیّد جعفر سجّادی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
۲۹. موسوی همدانی، سیّد محمّد باقر، بی تا «ترجمه تفسیر المیزان»، انتشارات امیرکبیر.

۳۰. مولانا، جلال الدین، ۱۳۸۶، «دیوان کبیر»، جلد ۲ و ۱، توفیق. هـ سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
۳۱. مهاجر شیروانی، فردین، ۱۳۷۰، «نگاهی به خیام»، انتشارات پویش، چاپ اول.
۳۲. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۴، «کشف المحجوب» (تصحیح محمود عابدینی) تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم.
۳۳. همایی، جلال الدین، ۱۳۸۵، «مولوی نامه»، مؤسسه نشر هما، چاپ دهم.
۳۴. جامع الأحادیث، (نرم افزار جدید)، بحار الأنوار.